

بررسی اشارات حماسی و اساطیری در شعر عباس باقری

ثمر میری^۱

عبدالله واثق عباسی^۲

چکیده

پایه و اساس روایت‌های حماسی همان روایت‌های اسطوره‌ای است که در گذر زمان تغییر پذیرفته و در تاریخی زمانبند زیسته‌اند و سرانجام توسط شاعری توانمند به گونه شعر در آمده است. اسطوره تشریح نمادین از نیازهای ژرف روانی در منابع باستانی به شمار می‌آید که دقت و تأمل در این دیدگاه‌ها، نشان می‌دهد که علی‌رغم اشتراک اساطیر در بن‌مایه‌های فکری، اسطوره‌ها امری شخصی نیستند بلکه توده‌ای از فرایندهای روانی و به هم پیچیده و گره خورده هستند. هدف از مقاله حاضر با عنوان *بررسی اشارات حماسی و اساطیری در شعر عباس باقری*، شناخت هر چه بیشتر کاربرد عناصر اساطیری و حماسی در اشعار شاعر معاصر به شیوه توصیفی - تحلیلی می‌باشد. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که باقری در اشعار خود توجه ویژه به اسطوره و حماسه نشان داده است و تخیل، پیوندی ناگسستنی با اسطوره و حماسه در شعر وی دارد. او مقصود خود را از اشارات حماسی و اساطیری به صورت کنایه، رمز، نماد، تشبیه، استعاره، تلمیح بیان نموده است. این عناصر بیشتر در قالب تلمیح به چهره‌های اساطیری و حماسی چون رستم، زال و ...، جانورانی مانند سیمرغ، باورها و آیین‌هایی چون نوش دارو، موجوداتی مانند اهورا و عناصر طبیعی اساطیری مثل گز و هامون انعکاس یافته است. شاعر از این عناصر صرفاً برای زیباسازی کلام خود استفاده نکرده بلکه دردها و مشکلات جامعه خود را که مردم به آن گرفتار هستند در اشعارش منعکس نموده است.

کلید واژه‌ها: اسطوره، حماسه، اشعار، عباس باقری.

^۱ - دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان - ایران. (برگرفته از رساله دکتری)

^۲ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان - ایران. (نویسنده مسؤول)

۱ - مقدمه

تقدّس و آرمانی بودن اسطوره بیانگر گذشتهٔ مردمانی است که با پهلوانی‌ها و دلاوری‌هایشان از خود چهره‌ای جاودانه به‌جا گذاشته‌اند. اساطیر سرمشق و الگو برای افرادی قرار گرفته که شجاعت و مردانگی حرف اوّل را در میان آن‌ها می‌زده و جوانمردان روزگار خود را به این شخصیت‌های اساطیری تشبیه می‌کردند و آن‌ها را از نسل رستم، سیاوش و کیخسرو می‌دانستند. علاوه بر این که اسطوره در بین مردمان مقدّس و محترم است تبلور آن را در شعر شاعران و نویسندگان می‌توان احساس نمود. کمتر شاعری یافت می‌شود که تجلّی اسطوره در شعر وی احساس نشود. «اسطوره (myth)، تاریخ مقدّسی است که حکایت از راز آفرینش می‌کند و منشأ ازلی هر آیین، هر پندار و کرداری است که در زمان آغاز اساطیری، یک بار برای همیشه به وقوع پیوسته و از آن پس به صورت نمونه درآمده است.» (شایگان، ۱۳۵۵: ۱۰۳)

ژان پل سارتر معتقد است که «اسطوره تجسّم آرمانی آینده است، یعنی تصویری عینی است از آگاهی انسان نسبت به آن چه فعلاً در حیطهٔ تسلّط او نیست و باید در زمینه‌هایی از طبیعت یا جامعه که هنوز مهار نشده است تحقّق یابد.» (سارتر، ۱۳۴۶: ۲۳۷) از به هم پیوستن روایت‌های مربوط به اسطوره در شکل جدید، داستان‌های حماسی پدید می‌آیند. یکی از انواع شعر فارسی، شعر حماسی است و علّت این که شاعر زبان شعر را برای نمایش پهلوانی‌ها، رزم‌ها، نبردها، پیروزی و شکست پهلوانان یک قوم یا سرزمین بر می‌گزیند تاثیرگذاری بیشتر شعر بر روی مخاطب است. دستغیب حماسه را واقعی‌ترین و ملموس‌ترین و مشخص‌ترین نوع شعر می‌داند که با حالات شخصی شاعر کمتر و با مفهوم‌های تاریخی و ملی بیشتر پیوند دارد. «اشعار حماسی مانند چشمهٔ جوشانی است که آب را در صور گونه‌گون نمایان می‌کند. شاعر نمایش‌نامه، منحصراً معنای انسان آرمانی را مجسم نمی‌کند، بلکه موقعیت‌های پر معنایی می‌سازد که انسان در آن، خود را به نمایش می‌گذارد.» (دستغیب، ۱۳۹۱، دفتر ۴: ۲۵۰۵) حماسه را نوعی از اشعار وصفی مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی، مردانگی‌ها، افتخارات، بزرگی‌های قومی یا نژادی می‌دانند. (صفا، ۱۳۹۰: ۳)

که بر ارزش‌های قومی و جمعی تاکید دارد و مظاهر مختلف زندگی یک ملت را در اعصار مختلف در برمی‌گیرد. باید یادآور شد که سیاست و اجتماع بر شعر و ادبیات تاثیر می‌گذارد و سبب می‌شود که شاعر رنج‌ها و دردهای جامعه خود را در شعر منعکس کند. این مقاله که با هدف شناخت هر چه بیشتر اشعار شاعر معاصر فارسی زبان، عباس باقری صورت پذیرفته، تلاش می‌گردد تا بدین پرسش‌های اساسی پاسخ داده شود: اول این‌که بازتاب اساطیر و حماسه در شعر عباس باقری تا چه حدی است و دیگر این‌که عناصر اساطیری و حماسی در شعر باقری به چه صورت‌هایی نمود یافته است؟

۱-۱- پیشینه و اهمیت انجام تحقیق

عباس باقری از جمله شاعران بزرگ زبان و ادب فارسی در دوره معاصر می‌باشد که بررسی‌های متعددی از جنبه‌های مختلف بر روی آثار وی صورت گرفته اما در زمینه بررسی اشارات اساطیری و حماسی در اشعار وی تحقیقی به صورت مستقل مشاهده نگردیده است. از جمله پژوهش‌هایی که بر روی آثار شعری وی انجام شده، عبارتند از: قهرمانی، (۱۳۹۴). در پایان- نامه خود با عنوان «بررسی بن‌مایه‌های پایداری در اشعار عباس باقری» به این نتیجه رسیده که باقری به کاربرد بن‌مایه‌های ادبیات پایداری از نوع دینی-اعتقادی توجه ویژه نشان داده است. بررسی و شناساندن اشارات اسطوره‌ای و حماسی در اشعار عباس باقری و چگونگی نقش و کارکرد اسطوره و حماسه در آثار شعری وی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. لذا انجام چنین پژوهشی ضروری به نظر می‌رسد. جامعه آماری در این پژوهش عبارتند از: ایوب در باد، از این بلندتر، از صدای نفس برگ، چیدن کلمات روی بند رخت، مثل شاخه ترنج، تبعید در آفتاب و نه پنجره نه ای کاش.

روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی است که در آن از روش کتابخانه‌ای و یادداشت‌برداری استفاده شده است. ابتدا درباره کلیات پژوهش اطلاعات جمع‌آوری شده سپس هشت مجموعه از دفترهای شعر عباس باقری را انتخاب نموده و عناصر اساطیری و حماسی به کار رفته در آن را

استخراج کرده و به تجزیه و تحلیل آن‌ها در اشعار وی پرداخته و در پایان نتیجه مقاله ارائه گردیده است.

۲- معرفی عباس باقری و شیوه شعر و شاعری وی

عباس باقری شاعر، ترانه‌سرا، منتقد ادبی و نمایش‌نامه‌نویس در سال ۱۳۴۴ در شهر زابل متولد شده است و شعرهایش تاکنون به صورت پراکنده در نشریات مختلفی انتشار یافته است. همچنین گاهی به نوشتن نمایش‌نامه و نقد شعر و ادبیات پرداخته و بیش از بیست دفتر شعر سروده است. «باقری در روند تکامل شعر اجتماعی کشور نقش بسزایی داشته و بیشتر اشعار وی متأثر از اقلیم، فرهنگ، جغرافیا و مردم‌شناسی است. او از جمله افرادی است که شعر جوان سیاسی را استمرار بخشید. نمونه‌های این رویکرد را می‌توان در مجموعه شعر او با نام شرح شوکران مشاهده نمود. بی‌شک مسائل اجتماعی همچون فقر، مهاجرت، کمبود امکانات بهداشتی و آموزشی و ... از علل اصلی این رویکرد بوده است. در دهه دوم انقلاب به قالب‌های نیمایی و سپید توجه داشته است. اما در دهه سوم زبانش ساده‌تر و مردمی‌تر می‌شود. اشعار باقری دارای مضامین اجتماعی، مذهبی، عامیانه و انقلابی است. شعر باقری گاهی یادآور لحن حماسی فردوسی در شاهنامه گاهی یادآور شعر نیما و اخوان و گاهی یادآور شعر فرخی سیستانی است.» (قهرمانی، ۱۳۹۴: ۱۴-۱۸)

۳- پیوند اسطوره و شعر

شالوده و اساس ادبیات هر ملتی، اساطیری است که از گذشتگان به ما رسیده است و این امر مقدس و معنوی بیانگر حقایق فرهنگ انسان‌های نخستین است. که گاه بر زندگی و تفکر جهانیان اثر می‌گذاشته و جزئی از فرهنگی شده که بشر به آن معتقد بوده‌اند. «هر شاخ و برگ از روایات اسطوره‌ای حاصل تجربه‌های تلخ و شیرین گذشتگان است که لعاب افسانه‌ای بر آن کشیده و در دارالشفای حکمت برای نسل‌های آینده باقی گذاشته‌اند.» (سعیدی سیرجانی، ۱۳۹۱: ۵۵) اسطوره

پاسخی است برای سؤالاتی که برای بشر مطرح می‌شده اما از لحاظ علمی قادر به پاسخگویی آن‌ها نبوده‌اند. بنابراین از طریق اساطیر به پاسخ سؤالات خود می‌رسیده‌اند. «تجلی اسطوره دارای جنبه‌های مختلفی می‌باشد که نازل‌ترین نمودار اسطوره در ادبیات ذکر نام است و در عین حال رایج‌ترین شکل استفاده از اسطوره، بهره‌گیری تصویری و بیشتر مبتنی بر تشبیه و استعاره است و هنری‌ترین استفاده‌های اسطوره در شعر آن نوعی است که متکی بر بازآفرینی و تلفیق انطباق‌های اساطیری است.» (امامی، ۱۳۷۸: ۲۱۳).

۴ اشارات اسطوره‌ای و حماسی در شعر عباس باقری

بیشتر اشعار عباس باقری رنگ و بوی اساطیر و حماسه می‌دهند و به کار رفتن آن‌ها در شعر او به کلامش گیرایی خاصی داده است. او برای فرهنگ انسان‌های نخستین احترام خاصی قائل بوده و به میراث به جا مانده از آن‌ها توجه ویژه از خود نشان داده است. از اسامی و نام‌های شاهنامه، تنها برای بیان تلمیح صرف استفاده نکرده بلکه با توجه به عصری که در آن به سر برده اسامی و اصطلاحات شاهنامه را با هدف و انگیزه‌های اجتماعی، سیاسی و یا انسانی در شعرش بازتاب داده است. تلفیق مضامین حماسی و اسطوره‌ای با پدیده‌های نوظهور جامعه در شعر شاعر بازتاب وسیعی داشته است. جلوه‌های زندگی بشر امروز نقش تعیین‌کننده‌ای در افق نگاه شاعر به زندگی و مسائل مربوط به آن دارد. شاعر بسیاری از سختی‌ها و دشواری‌هایی را که گریبانگیر مردم جامعه بوده از نزدیک مشاهده و لمس کرده است و برای پایان دادن به این وضعیت و دستیابی به حقوق انسانی دست به آفرینش چنین اشعاری زده است. و تا حد زیادی از عناصر اساطیری و حماسی در شعر خود بهره گرفته است. این عناصر اساطیری و حماسی در سروده‌های او در قالب تلمیح و دیگر آرایه‌های ادبی به صورت؛ شخصیت‌های اساطیری و حماسی، باورها و آیین‌های اساطیری، جانوران، موجودات و عناصر طبیعی اساطیری و حماسی بازتاب یافته که در ادامه برای

روشن شدن اشارات حماسی و اساطیری به کار رفته در شعر باقری به تجزیه و تحلیل آن‌ها پرداخته می‌شود.

۱-۴- موجودات اساطیری

۱-۴-۱- اهورا: «اهوره مزدا به معنی «سرور دانا» نامی است که زردشتیان به «خدا» داده‌اند. از ویژگی او خرد است او نه فریب می‌خورد و نه می‌فریبد.» (هینلز، ۱۳۶۸: ۷۰) «در اوستا از او به عنوان خداوند نیکی نامبرده شده و این مسئله از اصل ثنویت و دو خدایی حکایت دارد.» (دارمستتر، ۱۳۴۸: ۱۹۰) شاعر در شعر ذیل به نبرد و تقابل نیروهای خیر و شر اشاره می‌کند. «آتش / یک جبهه از سپاه اهورا / در زمهریر اجنه.» (باقری، ۱۳۹۵: ب: ۲۲) در شعری دیگر، اهورای راستگر را استعاره از امام خمینی و دیو سیاه را استعاره از شاه و حکومت شاهنشاهی می‌داند. شاعر در اینجا به نابودی حکومت استبدادی به دست نیروهای انقلابی تحت رهبری امام خمینی اشاره دارد. «آسوده می‌شود / تا با طلوع نور اهورای راستگر / شاخ هزار دیو سیاه نیاز را / با تیشه چهار میخه‌اش از خشم بشکنند.» (همان، ۱۳۶۲: ۵۶)

۲-۱-۴- اهریمن: «اهریمن (devil)، در فرهنگ اسلامی شیطان (stan)، نیروی شر و در اوستا انگره مینوه (angra minyava) شامل دو جزء است. جزء اول به معنی بد و خبیث و جزء دوم که با مینو و منش مربوط است مجموعاً به معنی «خرد خبیث» می‌باشد.» (یاحقی، ۱۳۹۴: ۱۷۵) اهریمن در شعر باقری نماد انسان‌های ظالم و ستمگر یا به عبارت دیگر دشمنان داخلی است که کارشان ظلم و ستم کردن می‌باشد. شاعر شعر ذیل را در خصوص مردمانی سروده که نسبت به تمامی ظلم‌هایی که از جانب ظالمان به آن‌ها می‌رود سکوت اختیار کرده و هیچ نمی‌گویند و واکنشی نشان نمی‌دهند. شاعر سکوت آن‌ها را به سخره گرفته و این سکوت را با طعن و کنایه به صبوری یاد می‌کند. «چه سرزمین صبوری! / اهریمنان / بر کوهسارانش / به باج خواهی، پای می‌کوبند /

و هیچ نمی گوید». (باقری، ۱۳۸۷ الف: ۲۴۶-۲۴۵) شاعر در اشعار خود توجه مخاطبین را به اوج ظلم و ستمی که عده‌ای به مردم روا داشته‌اند جلب می‌کند به همین دلیل نهایت نفرت و بیزارگی خود را از ظالمان نشان می‌دهد و آن‌ها را بعنوان اهریمن معرفی می‌کند. چنانکه در شعر ذیل این افراد ظالم را به اهریمنی تشبیه کرده است که در ظاهر به زشتی بوزینه و در باطن قلبی همچون سنگ، سخت و تاریک دارند که مردم به ناچار از روی ترس و جبر به آن‌ها احترام می‌گذارند. «اینک / اهریمن به فراید آمد» / بوزینه‌ای به هیئت سنگ سیاه / که پروانگان / به ناگزیرش عزیز می‌دارند» (همان: ۱۱۸).

۲-۴- چهره‌های اساطیری و حماسی

۱-۲-۴- ضحاک: «ضحاک واژه‌ای است که در زبان اوستایی دهاک (Dahak) می‌باشد و همواره با صفت (Azi) همراه است و در پهلوی اژی‌دهاک شده است. اژی به معنی مار و اژدهاست. که این مفهوم و این نام تا به امروز در زبان فارسی باقی مانده است.» (مهاجرانی، ۱۳۷۶: ۳۵) ضحاک رمز سیاهی و اهریمن است. باقری در شعر ذیل به ضحاک که چهره سیاهی در شاهنامه دارد در یک ترکیب اضافی بسیار زیبایی اشاره می‌کند و تلمیحی هم به این که به فرمان اهریمن مغز جوانان غذای ماران روئیده بر دوش ضحاک می‌گشتند، دارد. شاعر با بیان حکایت شاهنامه‌خوان پیر اشاره به این مطلب مهم دارد که خیلی از انسان‌ها با این که لاف ایمان را می‌زنند، اما در باورهای قلبی‌شان هیچ اعتقادی به قدرت ایمان و توکل به یزدان پاک ندارند کما این که برخلاف گفته‌هایشان این تناقض را می‌توان در اعمال‌شان مشاهده نمود. «حکایت شما / همان حکایت شاهنامه خوان پیریست / که از مارهای بی‌خورشت ضحاک می‌ترسد / و چوب دست عاریه‌اش را / هرگز به کتف سیاهی، نزدیک نمی‌کند.» (باقری، ۱۳۸۷ الف: ۳۲۴) شاعر در شعری دیگر از دو ترکیب اضافی تشبیهی استفاده نموده است؛ تشبیه کاوه آهنگر به داد و تشبیه دام و تزویر به اژی‌دهاک. وی دو عنصر متضاد؛ که یکی اهریمنی و دیگری دارای سرشت پاک که عبارت‌اند از

کاوه و آژی‌دهاک، در مقابل هم آورده است. در این شعر کاوه‌های داد استعاره از انسان‌های مبارز و بیدارگر و آژی‌دهاک استعاره از انسان‌های ستمگر و ثروت‌اندوز است. شاعر با تصویر کشیدن نیازها و احتیاجات مردم یکی از بزرگ‌ترین عوامل پیروزی ظالمان و شکست انسان‌های خردمند را احتیاجات مردم دانسته و همین احتیاجات باعث به زنجیر کشیده شدن انسان‌های مبارزی چون کاوه و قدرت گرفتن ثروت‌اندوزان ظالمی مانند ضحاک گردیده است. «نان، این به راهش کاوه‌های داد، زنجیر/ بیداد را «آژی‌دهاک» دام و تزویر.» (همان، ۱۳۶۹: ۴۷)

۲-۲-۴- کاوه: «در براندازی ضحاک، کاوه نماد مردم است و مردم در برانداختن ضحاک نقش اول را دارند کاوه پیشرو مردمان است تا این‌که شهر را بر سر ضحاک خراب کنند.» (مهاجرانی، ۱۳۷۶: ۸۲) او نماد انسان‌های مظلومی است که مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند و هستی و وجودشان فدای حکومت حاکم بر زمانشان شده است. در شعر ذیل کاوه آهنگر استعاره از ایرانیان مدعی، پیش‌بند چرمی استعاره از بیرق ایرانیان است که به سخره گرفته شده که حتی پارچه آن را با کیفیتی نامرغوب از کشور بیگانه وارد می‌کنند. در این شعر اصالت ایرانی بودن زیر سؤال رفته و دیگر از عظمت، شکوه و اقتدار مردان ایرانی خبری نیست. و کسی برای ایرانی بودنش ارزش قائل نیست. داستان‌هایی که اقتدار و شکوه ایرانیان قدیم را به تصویر می‌کشیده به سخره گرفته شده و به آن‌ها آنگ افسانه می‌زنند. شاعر در این شعر با کنایه و طنز خطاب به مردم ایران، ایرانی بودنشان را بنحاطر استفاده از ابزار بیگانه به سخره گرفته است. و آن چه که در زمان حال حکایت از شکوه ایران می‌کند؛ وابستگی به سرزمین‌های بیگانه در همهٔ امور از وارد کردن ابتدایی‌ترین کالاها گرفته تا مهم‌ترین آن‌ها «در راسته حدادها/ غوغایی ست! / کاوه‌ی آهنگر/ برای بانوان وطن/ پیش‌بند چرمی، وارد کرده است: / یکبار مصرف، ضد حساسیت، با ضمانت بیگانه» (باقری، ۱۳۹۵ الف: ۲۳۰)

۳-۲-۴- زرتشت و زال: «زال؛ برجسته‌ترین ویژگی او، دانایی، خردمندی و زیرکی است که در سراسر زندگی‌اش از آن برخوردار بوده حتی آن‌گاه که نیروی تنش کاستی می‌گیرد، به سبب هوش و تدبیر و درایت خارق‌العاده تا عصر لهراسب همیشه از ارزنده‌ترین پشتوانه‌های کشور بوده است.» (حمیدیان، ۱۳۷۲: ۳۴۴) «زرتشت: نماد اندیشه، فضل و پارسایی است و به روایت نوشته‌های پهلوی، انسان کامل آیین مزدیسنا است. کارهای او بعد جهانی دارد. او بیدادی را که به کیومرث رفته است جبران می‌کند.» (آموزگار، ۱۳۹۱: ۸۳) عبّاس باقری در اشعار خود دو شخصیت زال و زرتشت را با هم به کار برده و آوردن توأمان این دو شخصیت به این دلیل است که آن‌ها نماد فضل و خرد هستند و در این امر اشتراکات بسیاری با هم دارند. شاعر در شعر خود زرتشت و زال را نماد انسان‌های خردمند و فرزانه می‌داند. از جمله در شعر ذیل به بی‌تفاوتی و بی‌توجهی مردم نسبت به وقایعی که در محیط اطرافشان اتفاق می‌افتد اشاره می‌کند. این‌گونه که هرگاه فکر و ایده‌ای پلید و شیطانی در جامعه شکل بگیرد هیچ انسان خردمند و فاضلی مانند زرتشت و زال دیگر وجود ندارد که به مبارزه و از بین بردن چنین افکاری اقدامی انجام دهد. این امر بیانگر غم و اندوه شاعر است که جامعه را از وجود افراد فاضل و خردمند چون زال و زرتشت تهی می‌بیند. «یک مرد جنگجو یک ذره آبرو/ یک نیزه یک سپر پیدا نمی‌شود/ اینقدر کاغذین، زرتشت می‌شوند/ یک زال معتبر پیدا نمی‌شود/ در خاک ریشه زد اندیشه‌های چرک/ یک تیشه یک تبر پیدا نمی‌شود» (باقری، ۱۳۸۶: ۳۲-۳۱). باقری در جایی دیگر به این مطلب اشاره می‌کند که انسان‌های وابسته و در بند اسارت عادت‌های زشت هیچ‌گاه نمی‌توانند انسان‌های بزرگ، خردمند و قدرتمندی چون زال و زرتشت باشند. «مردی که بوی الکل و تریاک می‌دهد/ زرتشت و زال و رستم دستان نمی‌شود» (همان: ۲۷) شاعر از فقدان افرادی خردمند و فاضل مانند زال و زرتشت آه و افسوس می‌خورد و این احساس تأثرش را در شعر منعکس نموده است. «نمی‌دانی چقدر اینجا غریب‌اند/ اهورازادگان زال و زرتشت.» (همان: ۲۵)

۴-۲-۴- رستم: یکی از مشهورترین چهره‌های اساطیری در شاهنامه است که شخصیت اسطوره‌ای این پهلوان ایرانی در اشعار شاعران معاصر ما از جمله عباس باقری تبلور یافته است. پهلوانی‌ها و دلاوری‌های این پهلوان از او چهره‌ای درخشان و ماندگار در ادب فارسی ساخته و او به عنوان هویت و شناسنامه همه ملت ایران به شمار می‌آید. «رستم همیشه به عنوان آخرین امید و نجات بخش موعود ایرانیان بوده است که تنها هنگام پیشامدها، خطرها و آسیب‌های بزرگ قدم به میدان می‌گذارد و پس از دفع خطر به جایگاه خود باز می‌گشت و هرگز در هیچ موردی پهلوانی هم سرشت و هم ردیف دیگر پهلوانان بزرگ حتی گودرز، گیو و طوس نبود.» (مرتضوی، ۱۳۶۹: ۵۸-۵۷) باقری در اشعار ذیل با زبانی طنزآمیز با به تصویر کشیدن دو مقطع زمانی یکی در اوج افتخارات و دیگری دقیقاً در نقطه مقابل آن با مهارت و زیرکی خاص، مخاطب را با مردمانی آشنا می‌سازد که تنها افتخارشان عملکرد خوب پدران و اجدادشان بوده است. در حالی که خودشان چیزی برای افتخار کردن به آن ندارند. تقریباً دستشان خالی از افتخاراتی شبیه پدرانشان بوده است. شاعر با پرداختن به اساطیری همچون رستم که در شجاعت، دلیری و جوانمردی بی‌نظیر بوده می‌خواهد روزنه‌ای پیدا کند تا به مردم بفهماند که فرزند خلفی برای پدرانشان نبوده‌اند. باقری با دو نتیجه متفاوت از دو نسل گذشته و حال، دست به قضاوت می‌زند که نتیجه نسل گذشته؛ تمدن و فرهنگ ایرانی است که به عنوان مثال می‌توان شاهنامه فردوسی را بخشی از عملکرد آن نسل دانست. اما حاصل و نتیجه نسل جدید و اماندگی فرهنگی است. «این رستم است / این قد خمیده / سوار کرده چرتی / شب‌های خویش را / با بوی شاش و تاپه و گنداب / در انتظار صحنه فردای کارزار / آسوده می‌شود / این رستم است / این تکیه داده بر حصار سمتی: / دستار چرکتاب / از سر بر گرفته و دارد / پیراهن به تن دریده خود را / با پینه نقش می‌زند.» (باقری، ۱۳۶۲: ۵۶). باقری در شعر دیگر رستم را کنایه از انسان‌های بزرگ و ارزشمند می‌داند که اسیر و بازیچه دست گروهی بی‌لیاقت قرار گرفته‌اند. و شعر او تلمیحی به داستان کک کهزاد و رستم نیز دارد. «چگونه می‌توانم /

«رستم» را «بندی قلعه کک کهزاد» ببینم؟ / چگونه می توان بیشه زار رستم را / بیابانی سترون آرزو کنم؟» (همان، ۱۳۸۵: ۳۱)

۵-۲-۴- سیاوش: سیاوش نماد انسان‌های مظلوم و پاکی است که مورد ظلم و ستم قرار گرفته و قربانی خواهش‌ها و هوس‌های افرادی فرصت طلب شده‌اند. «سیاوش در مفهوم اساطیری خود نماینده نابودی و رستاخیز است و بهار و خزان گیاه را در زندگی خویش مجسم می‌کند و از این حیث شبیه می‌شود به تموز بابل و اوزیریس مصری و آدونس فنیقی و یونانی. این هر سه، پروردگار رویدنی و باروری هستند و افسانه آن‌ها کنایه از تناوب زندگی و مرگ است.» (یاحقی، ۱۳۹۴: ۴۹۸) سیاوش در اشعار باقری به حقیقت و راستی تشبیه شده است. او بعد از این که مورد آماج تهمت سودابه قرار گرفت با گذر از آتش صداقت و درستی، سخن خود را که دلیل بر بی‌گناهیش بود ثابت کرد. به همین دلیل شاعران حقیقت و راستی را در شعر و ادب به سیاوش تشبیه می‌کنند. «باید سیاوش حقیقت را ببینی / باید که داغ از خوشه دل‌ها بچینی» (باقری، ۱۳۶۹: ۱۷). در شعر ذیل سیاوش استعاره از شهدای هشت سال دفاع مقدس می‌باشد و شاعر به این مطلب اشاره می‌کند که اگر این شهدا نبودند هم اکنون گذرنامه خود را که نشان ایرانی بودن اوست در اختیار نداشت شاعر بودن در وطنش را مدیون سیاوشان که همان شهدا هستند می‌داند. «گذرنامه‌ام را / که در ازدحام شقایق / به نام عطش مَهر خورده / و بوی تن لاله‌های جوان را / و بوی تو را می‌دهد / ای به آتش گدازان: / سیاوشِ گُردِ خزان دیده / ایران! / مگیرید از من.» (همان، ۱۳۸۷: ۱۲) در شعر ذیل سیاوش استعاره از مردم سیستان است که با خشک سالی دست و پنجه نرم می‌کنند و نیز به داستان گذر از آتش سیاوش هم اشاره دارد. «اینجا سیاوشی است / پا در میان هیمة خورشید / پر فروغ / در انتظار رجعت باران / انا / این یائسه هنوز بیمار است.» (همان، ۱۳۸۵: ۷)

۶-۲-۴- اسفندیار: «اسفندیار در شاهنامه هم شاهزاده، است و هم جهان پهلوان، دو صفتی که در شاهنامه جز او در هیچ کس جمع نشده است. او توسط زرتشت رویین تن شد، زرتشت اسفندیار را در آبی مقدّس شست تا رویین تن و بی مرگ شود؛ اما اسفندیار بنا به ترسی غریزی به هنگام فرورفتن در آب، چشم‌هایش را بست و آب به چشم‌هایش نرسید و زخم‌پذیر ماند.» (مسکوب، ۱۳۵۴: ۲۹) «در حماسه ملّی اسفندیار به واسطه دلاوری‌هایش به ویژه جنگ با رستم و مرگ اندوه‌بارش بسیار بزرگتر از آن چه هست نمودار می‌شود.» (یارشاطر و دیگر نویسندگان، ج ۳، ۱۳۷۹: ۵۷۹) در شعر ذیل، باقری به این مطلب اشاره می‌کند که اسفندیار با وجود این‌که توسط زرتشت رویین تن شده تا مرگ از او دور شود اما در برابر قضای الهی تسلیم تقدیر و سرنوشتی است که روزگار برای او رقم زده، و در ضمن شعر تلمیحی به رویین نبودن چشم اسفندیار دارد. «شوربخت و ناگزیر / پاشنه آشیل به قوزک پا و / چشم اسفندیار به کاسه‌ی سر / همواره در مصاف با سرنوشت» (باقری، ۱۳۹۵ الف: ۴۴)

۷-۲-۴- شغاد: شغاد در ادبیات نمادی از مکاری و حيله گری است. در تحلیل شخصیت شغاد آمده است که: «پیدایش شغاد در حماسه از پشت زال تنها به منظور کشته شدن رستم است. انگار تجلی مادی زال را جز عاملی از وجود خود او نمی‌تواند از پای دریاورد. رابطه زال با مرگ، رابطه‌ای است بر مبنای خرد غریزی و این شغاد به غریزه به زال پیوسته است ... شغاد و رستم دو عنصر متضاد و دو پاره متخاصم وجود زالند. اما شگفت که وقتی مرگ باید به سراغ قهرمان حماسه آید، عنصری اهریمنی بر عنصری ایزدی چیره می‌شود. با این همه اگرچه این عنصر موجب مرگ رستم می‌گردد، خود نیز پیش از مرگ او به دست او از پای درمی‌آید.» (مختاری، ۱۳۶۹: ۲۷۷-۲۷۶) در شعر ذیل شاعر شغاد را نماد انسان‌هایی می‌داند که بنا به دلایلی فریب اهریمن را خورده و مرتکب اشتباه شده‌اند. شاعر در قالب اسطوره به بیان حال انسان‌هایی می‌پردازد که وقتی احساس می‌کنند با بردن آبروی کسی صاحب جاه و مقام می‌شوند این عمل زشت را مرتب تکرار

می‌کنند و از آن کار روی گردان نیستند. «جیب‌هایش را بگرد/ باد! / بین آبروی چند شغاد را/ با خودش به قهوه‌خانه می‌برد، / شاهنامه‌خوان» (باقری، ۱۳۹۵ الف: ۸۳). در شعری دیگر شغاد نماد افراد نادان و احمق است و شاعر در قالب اسطوره به بیان حال انسان‌هایی می‌پردازد که به خاطر متاع ناچیز دنیوی تیشه به ریشه خود زده و به سلسله خود خیانت می‌کنند و بشریت را از نعمت انسان‌هایی مفید، پاک و آزاده محروم می‌کنند. «جیب‌هایش را بگرد/ آقای شاعر! / بین تبارنامه چند رستم را/ با خودش به قعرچاه می‌برد، / شغاد.» (همان: ۸۳)

۳-۴- باورها و آیین‌های اساطیری

۳-۴-۱- نوش دارو: «نوش دارو و بهره‌مند بودن از آن نشانه‌های فره‌مندی است. این‌که نوش دارو را فقط کیکاووس در اختیار دارد، می‌تواند به دورانی بازگردد که پزشکی و دانایی، فقط در پادشاهی متمرکز بوده است و به همین دلیل در کاخ‌های کاووس بیماران درمان می‌یافتند.» (رستگارفسایی، ۱۳۸۳: ۶۵). باقری در شعر ذیل نوش دارو را کنایه از فرمان‌هایی می‌داند که مسئولین اجرا می‌کنند و شعر به داستان رستم و سهراب و کیکاووس پادشاه ایران که از دادن نوش دارو به رستم خودداری کرده بود اشاره تلمیحی دارد. شاعر مقصود خود را به صورت کنایه با به کار بردن کلماتی چون نوش دارو در پرده بیان نموده است. و همچنین شکوه و شکایت خود را از مشکلات فراوانی که مردم را دست به گریبان کرده در قالب اسطوره بیان می‌نماید. و این چنین عنوان می‌کند که تاکنون هیچ شخص دلسوزی پیدا نشده تا راه حلّی جهت رفع مشکلات مردم ارائه دهد و اگر افرادی هم ادعایی جهت حلّ مشکلات و مسائل مردم داشته‌اند تنها انگیزه آن‌ها ارضاء حسّ زیاده‌خواهی‌شان بوده و به آن مشکلات به دید وسیله‌ای جهت پر کردن جیب‌شان نگاه کرده‌اند. شاعر در این شعر به مخاطب چنین القا می‌کند که مشکلات و گرفتاری‌ها همیشه وسیله‌ای بسیار مناسب برای سوءاستفاده گروهی نالایق و طمع‌کار جهت ثروت‌اندوزی بوده و چنین به نظر می‌رسد که حتی اگر منطقه‌ای تقریباً عاری از مشکلات و گرفتاری‌ها باشد این افراد

طمع کار، مسائل و مشکلاتی را ایجاد می‌کنند تا جهت رفع مشکل ساختگی به اهداف پلیدشان برسند. «شهر من بیمار است / در تبی تند، گرفتار جگر سوختگی ست / هیچ کس شهر مرا / نوشداروی شفا بخش نداد / هر پرستار که از راه رسید / شهر بیمار مرا / با دماسنج طمع کاری خود نبض گرفت.» (باقری، ۱۳۸۵: ۲۴) در شعری دیگر شاعر مجدداً از کنایه استفاده کرده و مقصود خود را در پرده اذعان نموده است. رستم در این شعر کنایه از نیروهای بازدارنده و مبارزی است که علیه افرادی که کالاهای مهم نایاب و گران قیمت را قاچاق می‌کنند، به پا خاسته است. نوش دارو کنایه و رمزی از کالاهای استراتژیک و مهم است. و کیکاووس نماد یا کنایه از افرادی است که در جامعه اصالت ایرانی بودن ندارند و برای رفع احتیاجات خود حاضرند از ایرانی بودن خود بگذرند و خود را زیر سؤال ببرند. در شعر ذیل شاعر با تعصب و جانبداری خاصی از تولیدکنندگان داخلی؛ عامل اصلی وابستگی به سایر ملل را خود مردم معرفی می‌کند. و افرادی را که بی‌رویه از کالاهای خارجی به خصوص کالاهایی که اخیراً از کشور چین در سطح وسیع بازار تمام کشورهای جهان را به خود اختصاص داده است، استفاده می‌کنند مورد خطاب قرار داده و این افراد را به عنوان انسان‌هایی یاد می‌کند که هیچ‌گونه تعصب ایرانی بودن در وجودشان نیست و عامل اصلی عقب‌ماندگی و محتاج بودن به کشورهای خارجی را استفاده این افراد از کالاهای خارجی می‌داند و او معتقد است اگر مردم مملکتمان از کالای ایرانی استفاده کنند دیگر کارخانه‌های تولید کننده داخلی بسته نمی‌شود بلکه با حمایت مردمان در کنار همان کارخانه‌ای که از تولیداتش استقبال کرده چند کارخانه دیگر با تولید کالاهای با کیفیت‌تر از کارخانه قبلی ایجاد می‌شود و رقابتی سالم، سازنده و پویا با هدفی بزرگ به وجود می‌آید. و نتیجه ایجاد این همه کارخانه و کارگاه، اشتغال‌زایی برای هموطنان عزیزمان می‌گردد. «همه ماجرا / در ناصر خسرو اتفاق می‌افتد / رستم / گرز چینی‌اش را برمی‌دارد / و به نوشدارو فروش‌های دوره‌گرد / حمله می‌برد / چین، اما / از بندرتساها / نوشدارو جایگزین می‌کند / و به کیکاووس‌های چند ملیتی / لبخند می‌زند.» (همان، ۱۳۹۵ الف: ۲۳۴)

۴-۴- جانوران اساطیری

۴-۴-۱- ققنوس: «ققنس (phoenix) یا ققنوس (مغرب واژه یونانی کوکنوس kuknos) مرغی است به غایت خوش رنگ و خوش آواز که در سرزمین هند است. او را توالد نیست. در پایان عمرش هیزم بسیار گرد کند و بر بالای آن نشیند و سرودن آغاز کند و منقار بر منقار ماده‌اش ساید و از آن، آتش افروخته گردد و در آتش خویش سوزد و از خاکسترش بیضه‌ای پدید آید و از آن بیضه ققنوسی دیگر در وجود آید. گویند موسیقی را از آواز او دریافته‌اند.» (یاحقی، ۱۳۹۴: ۶۵۱). شاعر در شعر خود؛ ققنوس‌های شبیه‌سازی را استعاره از هواپیماهای بمب افکن می‌داند. و استادانه به بررسی و قیاس دو پرنده یکی اساطیری به نام ققنوس و دیگری امروزی و دست ساز به نام هواپیماهای بمب‌افکن پرداخته است. هر دوی آن‌ها از لحاظ صدا و عملکرد شباهت‌هایی با هم دارند: آن‌ها دارای صدایی قوی هستند. اما ققنوس دارای صدایی موزون و خوش ولی هواپیماهای بمب‌افکن دارای صدای مهیب و وحشتناک. شباهت دیگر این دو پرنده در به وجود آوردن تل خاکستر که ققنوس خود را می‌سوزاند و محصول آن خاکستر، حیاتی دیگر برای ققنوسی دیگر است در حالی که هواپیماهای بمب‌افکن با به آتش کشیدن مردم شهرها، تل خاکستری از ویرانی بجا می‌گذارند که حاصل آن فنا و نابودی است. «همین پرنده بود / همین پرنده مونتاز / که سر به سر آسمان زیتونی گذاشت و / رفت / رفت تا ققنوس‌های شبیه‌سازی را / از کرانه تل خاکستر بیاورد / و با بزاق دهان انبیای نامرسل / به ترانه‌خوانی‌شان وادارد» (باقری، ۱۳۸۷ الف: ۳۴۷). در جایی دیگر شاعر سیاوش و ققنوس را به دلیل حیات دوباره آن‌ها با هم در شعر آورده است. و شاعر در تشبیهی زیبا؛ شعر را از جهت هارمونی صدا و هارمونی کلمات به ققنوس تشبیه نموده است. در این شعر؛ سیاوش استعاره از شهدای این مملکت و خاکستر ققنوس، استعاره از انسان‌های آزاده و بیدارگر می‌باشد. و شاعر با به تصویر کشیدن فضای سیاسی خفقان‌آور، قصد بیداری و هشدار دادن به افرادی را دارد که مدعی آزادی بیان و انتقاد سازنده هستند. شاعر با اشاره به آرمان شهدا و تکلیفی که بر دوش تک تک افراد جامعه نسبت به آن‌ها وجود دارد با بیان این مهم که باید قبل از این که این فضا فرصتی مناسب برای دشمنان داخلی و خارجی فراهم آورد باید هرچه سریع‌تر بستری مناسب و سالم فراهم کرد تا همه افراد جهت رشد و بالندگی ایرانی سربلند اظهارنظر و

ارائه طریق کنند. «پاشو پرنده باز پیام آور / قدری از خاکستر آن پرنده بی تاب را / - که سیاوش ها هم حالا ققنوس شعر، می خوانندش / بیاور و / بر روی مرغزار، فرو پباش!» (همان: ۲۹۹)

۲-۴-۴- «سیمرغ: سیمرغ در شاهنامه، اوستا و روایات پهلوی، موجودی خارق العاده است. پره‌های گسترده‌اش به ابر فراخی می ماند که از آب کوهساران لبریز است و در پرواز خود پهنای کوه را فرامی گیرد. منقارش چون منقار عقاب، کلفت و صورتش چون صورت آدمیان است.» (یاحقی، ۱۳۹۴: ۵۰۴-۵۰۳) «سیمرغ بر البرز کوه آشیان دارد و زال را با بچگان خود می پرورد. هنگامی که زال به آغوش خانواده برمی گردد، پری از سیمرغ را با خود می آورد.» (همان: ۵۰۴)

شاعر در شعر ذیل؛ بنا بر آنچه که در اساطیر آمده به این مطلب اشاره می کند که اگر سایه سیمرغ بر شخصی بیفتد آن شخص به بزرگی و پادشاهی می رسد و سیمرغ نمادی از همت های بلند در جهت رسیدن به اهداف والا است. و از اشعار شاعر چنین برمی آید که دیگر از سیمرغ که نمادی از عظمت و قدرت والاست خبری نیست. همت انسان ها به امور پست و بی ارزش متمایل شده است و گروهی فرصت طلب و در عین حال بی کفایت قدرت امور را در دست گرفته و ادعای بزرگی و کاردانی در امور را می کنند و ادای افرادی را در می آورند که به ناحق جایشان را گرفته اند. و این افراد ظالم و ستمگر نمی توانند پناهی برای مردم مظلوم و بی کس باشند زیرا فقط به فکر متعلقات خود هستند. «نه سایه سیمرغی / نه تکیه گاه بقعه متروکی / نه مسافری غریب / که سایبان خستگی هایش بشود.» (باقری، ۱۳۹۵ ب: ۱۰۱) در جایی دیگر شاعر به ارتباط سیمرغ، بوته گز و تقدیری که برای اسفندیار مقرر شده بود اشاره می کند. «سیمرغ را بگو: در سرنوشت ما / گز شاخه دگر پیدا نمی شود.» (همان، ۱۳۸۶: ۳۲) در شعر ذیل؛ مرغ هزار بال نیاکان استعاره از سیمرغ که پرنده خوشبختی و رستگاری است می باشد و قاف جایگاه و منزلت سیمرغ است. در این شعر؛ شاعر به تعریف و تمجید از افرادی پرداخته است که همانند پدران و نیاکان خود با عزت و سربلندی زندگی می کنند و هیچ گاه به خاطر القاب و پست های بی ارزش دنیوی؛ انسانیت، عزت و شرف خود را زیر سؤال نمی برند. در ضمن قاف سیمرغ های دست ساز استعاره از پست و مقام دنیوی می باشد. «- خوش زی و دیر، مان! / مرغ هزار بال نیاکان / بانوی نغمه های مرصع! / این سان که / دنبال قاف سیمرغ های دست ساز، / نمی گردی.» (همان، ۱۳۸۷ الف: ۲۱۹)

۵-۴- عناصر طبیعی اساطیری و حماسی

۱-۵-۴- گز: از ویژگی‌های درخت گز که اسلامی ندوشن به آن اشاره کرده، عبارتند از: «یکی؛ محلی بودن گز که بوتهٔ محلی سیستان است. دوم؛ بلندی و باریکی، بلندی گز می‌تواند نشانهٔ پیوند با آسمان شناخته شود. سوم؛ بی‌بار بودن، گز اگرچه میوه‌هایی دارد ولی در ادبیات فارسی به بی‌ثمیری و بی‌ارزشی شهرت یافته است. چهارم؛ سخت جانی و خاصیت طَبّی آن برای ساخت تیر بسیار مناسب و از لحاظ طَبّی نیز برای آن خواصی برشمرده‌اند.» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۹۰: ۵۶-۵۷). عباس باقری به درخت گز که نمادی از اسطوره و مقاومت است بسیار اشاره نموده است. در شعر ذیل شاعر قدمت درخت گز را به دوران ماقبل تاریخ که همان هزارهٔ خاکستر می‌باشد، نسبت داده است که این خود نشانه‌ای از اصالت این درخت است. و پرنده‌ای شگفت اشاره به سیمرغ دارد و آمدن نام پرنده‌ای شگفت که همان سیمرغ است در کنار بوتهٔ گز نشانه‌ای از اساطیری بودن این درخت است. «گز/ به هزارهٔ خاکستر/ پرنده‌ای شگفت/ که نه آتش بود، نه سیماب/ در بی‌کرانه نمایان شد/ اخگر پاره‌ای سیال، / ناگاه/ از پشت حفرهٔ منقارش/ بر شانهٔ ستبر خاک فروبارید.» (باقری، ۱۳۸۷ الف: ۲۳۶) در شعری دیگر شاعر به سخت جانی درخت گز که نمادی از صبر و استقامت است، اشاره نموده است. «هزار سال گذشت/ خدا/ خورشید را به دایگی‌اش برگماشت/ و «هیرمند» جوان سال/ ریشه‌هاش را/ به هزاره‌ی صبوری رساند.» (همان: ۲۳۸)

۲-۵-۴- هامون: «هامون نام دریاچهٔ مقدّسی است در سیستان که در بندهشن کیانسه (kyansih) (کانفسه) نامیده شده است. به عقیدهٔ زردشتیان، کنار این آب محلّ ظهور موعودهای زردشتی است. در شاهنامه و دیگر کتب جغرافیایی نام هامون «زره» است این واژه به معنی دریاست.» (یاحقی، ۱۳۹۴: ۸۶۹). باقری در شعر خود خشکیده بودن لب انسان تشنه را به دل خشکیدهٔ هامون تشبیه نموده و اشاره به خشکسالی سیستان هم دارد. «نیست دیگر بر لب تفتیده‌ام بوی نمی/ چون دل خشکیدهٔ هامون عطش‌زایم هنوز.» (باقری، ۱۳۸۶: ۱۲) در جایی دیگر شاعر به هامون جان بخشیده و آن را به انسانی تشبیه نموده که بغض کرده و در ضمن اشاره‌ای به قدمت دیرینه و اساطیری هامون نموده است. «هامون» اگر بغضی به جان آشفته دارد/ فرصت دهید این پیر هم صد گفته دارد.» (همان، ۱۳۶۹: ۴۵)

نتیجه‌گیری

یکی از هنرهای باقری بازآفرینی عناصر اساطیری و حماسی در اشعارش می‌باشد. این عناصر اسطوره‌ای و حماسی پیوندی عمیق با شعر او دارند به گونه‌ای که برای بیان اوضاع و احوال جامعه از اسطوره و حماسه کمک گرفته است. و بسیاری از سختی‌ها و دشواری‌هایی را که گریبانگیر طبقات فرودست جامعه بوده از نزدیک مشاهده و لمس کرده و برای پایان دادن به این وضعیّت و دستیابی به حقوق انسانی، دست به آفرینش چنین اشعاری زده است. باقری از عناصر اساطیری و حماسی تا حدّ زیادی در اشعار خود بهره برده است. او این عناصر را در قالب استعاره، کنایه، نماد، تلمیح و تشبیه به کار گرفته است. یکی از دلایلی که شاعر مقصود خود را در قالب اسطوره و حماسه بیان نموده این است که تمامی انسان‌ها، اساطیر را از بدو تولّد تا لحظه مرگ، باور ذهنی خود می‌دانند. بنابراین اساطیر از حرمت ویژه‌ای نزد آن‌ها برخوردار است. شاعر با مثال‌هایی از اساطیر و حماسه مخاطب را به وجد آورده و اصطلاحاً غیرتی نموده تا شاید مخاطبانش راه درست را انتخاب کرده و به خود همسان اساطیر ببالند. باقری در اشعار خود از چهره‌های اساطیری و حماسی مانند: کاوه، رستم، اسفندیار و موجودات اساطیری چون: اهریمن، و جانوران اساطیری مانند: ققنوس، سیمرغ و عناصر طبیعی اساطیری همچون: درخت گز که نماد اسطوره و مقاومت و دریاچه مقدّس هامون استفاده کرده است. باقری با توجّه به شکست‌ها و پیروزی‌ها در زمینه مسائل اجتماعی، سیاسی و یا چه بسا شخصی و جمعی و در سطح وسیع‌تر جهانی به منظور بیان اندیشه‌های سرکوب شده در ذهنش در بیشتر موارد پناهگاهی امن‌تر از گذشته درخشان سرزمین خود نمی‌یابد و به نوعی میزان علاقه و اشتیاق خود را برای بازگشت به آن دوران سراسر شکوه و عظمت بروز می‌دهد. این امر بدیهی به نظر می‌رسد که ملّتی که یکی از درخشان‌ترین دوره‌های تاریخ را گذشته خود می‌داند، در عصری که دیگر نشانی از آن باقی نمانده و ظلم و بیداد روح مردمش را آزار می‌دهد دست به دامان دوران فخر و شکوه خود می‌شود و در قالب شعر برای بیان ابتدایی‌ترین نیازهای خود از جمله محبّت و دوستی و آزادی و آزادگی از اساطیر کهن خود سود می‌جوید.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱ - آموزگار، ژاله، (۱۳۹۱)، *تاریخ اساطیری ایران*، تهران: سمت، چاپ سیزدهم.
- ۲ - اسلامی ندوشن، محمدعلی، (۱۳۹۰)، *داستان داستان‌ها*، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم.
- ۳ - امامی، نصرالله، (۱۳۷۸)، *مبانی و روش‌های نقد ادبی*، تهران: جامی، چاپ دوم.
- ۴ - باقری، عباس، (۱۳۶۲)، *تبعید در آفتاب*، مشهد: باران.
- ۵ - _____، (۱۳۶۹)، *ایوب در باد*، تهران: برگ، چاپ اول.
- ۶ - _____، (۱۳۸۵)، *از صدای نفس برگ*، تهران: شیدانگر، چاپ نخست.
- ۷ - _____، (۱۳۸۶)، *رخنه در سکوت*، تهران: شیدانگر، چاپ نخست.
- ۸ - _____، (۱۳۸۷ الف)، *نه پنجره نه ای کاش*، تهران: آتکا، چاپ دوم.
- ۹ - _____، (۱۳۸۷ ب)، *مثل شاخه ترنج*، تهران: سوره مهر، چاپ اول.
- ۱۰ - _____، (۱۳۹۵ الف)، *چیدن کلمات روی بند رخت*، تهران: فصل پنجم، چاپ اول.
- ۱۱ - _____، (۱۳۹۵ ب)، *از این بلندتر*، تهران: تلاش، چاپ اول.
- ۱۲ - حمیدیان، سعید، (۱۳۷۲)، *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، تهران: مرکز، چاپ دوم.
- ۱۳ - دارمستر، جیمس، (۱۳۴۸)، *تفسیر اوستا و ترجمه گاتاها*، ترجمه و تحشیه موسی جوان، تهران: دنیای کتاب، چاپ اول.
- ۱۴ - دستغیب، عبدالله، (۱۳۹۱)، *از دریچه نقد (مجموعه مقالات دفتر چهارم)*، تهران: خانه کتاب، چاپ اول.
- ۱۵ - رستگارفسایی، منصور، (۱۳۸۳)، *پیکرگردانی در اساطیر*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- ۱۶ - سارتر، ژان پل، (۱۳۴۶)، *ادبیات چیست؟*، ترجمه ابولحسن نجفی و مصطفی رحیمی، تهران: زمان، چاپ اول.

- ۱۷- سعیدی سیرجانی، علی اکبر، (۱۳۹۱)، *ضحاک ماردوش*، تهران: پیکان، چاپ هفتم.
- ۱۸- شایگان، داریوش، (۱۳۵۵)، *بتهای ذهنی و خاطره ازل*، تهران: امیرکبیر.
- ۱۹- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۹۰)، *حماسه‌سرایی در ایران از قدیم‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهارم هجری*، تهران: فردوس، چاپ پنجم.
- ۲۰- قهرمانی، محمدعلی، (۱۳۹۴)، *بررسی بن‌مایه‌های ادبیات پایداری در اشعار عباس باقری*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه زابل.
- ۲۱- مختاری، محمد، (۱۳۶۹)، *اسطوره زال*، تهران: آگاه، چاپ اول.
- ۲۲- مرتضوی، منوچهر، (۱۳۶۹)، *فردوسی و شاهنامه*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- ۲۳- مسکوب، شاهرخ، (۱۳۵۴)، *مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار*، تهران: امیرکبیر.
- ۲۴- مهاجرانی، سید عطاءالله، (۱۳۷۶)، *گزند باد*، تهران: اطلاعات، چاپ سوم.
- ۲۵- هینلز، جان، (۱۳۶۸)، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار- احمد تفضلی، تهران: کریم‌خان‌زند، چاپ اول.
- ۲۶- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۹۴)، *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر، چاپ پنجم.
- ۲۷- یارشاطر، احسان و دیگر نویسندگان، (۱۳۷۹)، *تاریخ ایران کیمبریج (از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان پژوهش دانشگاه کیمبریج)*، ترجمه حسن انوشه، جلد سوم (بخش اول)، تهران: امیرکبیر، چاپ ششم.